درس چهارم. اقسام ذاتی وعرضی

کلیات پنج گانه

**اقسام ذاتی:**

 ویژگی های ذاتی در یک مفهوم قابل تقسیم بندی است.

 1- بعضی ویژگی های ذاتی تمام هویت مفهوم را شامل می شود مانند انسان بودن که ذاتی انسان است و همه وجود او را شامل می شود(یعنی نوع انسانی را مشخص می کند.

 2- برخی ویژگی های ذاتی، جزیی از ذات و مفهوم هستند و مشترک بین چند مفهوم هستند مانند حیوانیت برای انسان است که جزیی از وجود انسان است و مشترک بین انسان و دیگر حیوانات است. در حقیقت این ویژگی ها جنس یک موجود را مشخص می کنند.

 3- برخی ویژگی های ذاتی، اختصاص به یک مفهوم دارند مانند ناطق بودن برای انسان که ذاتی انسان است و در عین حال مخصوص انسان است و او را از بقیه حیوانات جدا می کند(معیار جدا کننده انسان از بقیه موجودات است به این نوع ویژگی های ذاتی فصل گویند.

**1- نوع:** اگر جنس با فصل کنار هم جمع شوند مفهومی را می سازند که مصداق خارجی دارد که به آن نوع گویند مانند این که اگر حیوان با ناطق کنار هم جمع شوند انسان را می سازند که مصداق خارجی دارد.

**ویژگی های ذاتی**

**(ذاتیات)**

**2- جنس:** مفهوم ذاتی که اختصاص به یک ماهیت ندارد و مشترک بین چند ذات و مفهوم است.

**3- فصل:** مفهوم ذاتی که اختصاص به یک ذات و ماهیت دارد. و آن را از ذات های دیگر جدا می کند(فصل یعنی صفت ذاتی جدا کننده و متمایز کننده یک ذات از ذات های دیگر

ویژگی های

 یک مفهوم

**1- عرض عام**← آن کلی عرضی که بر ذات های مختلف عارض می شود عرض عام است مانند سیاهی ، سفیدی و متحرک بودن که بر ذات های مختلف عارض می شوند.

**ویژگی های عرضی**

**2- عرض خاص**←آن کلی عرضی که مخصوص یک نوع خاص است مانند مهندس و دانشمند بودن که عرض خاص انسان است و متحرک بودن عرض خاص حیوان و یا رنگ که عرض خاص جسم است.

ارایه چند نکته:

 1- حیوان جزیی از ذات انسان ، اسب- گربه و دیگر حیوانات است یعنی مفهوم ذاتی است که مشترک بین چند نوع است پس جنس همه آن ها محسوب می شود.

 2- ناطق بودن، متفکر بودن، هر دو ذاتی انسان هستند و مختص به انسان و جدا کننده او از بقیه حیوانات هستند پس برای انسان فصل محسوب می شوند (فصل یعنی جدا کننده یک ذات از ذات دیگر)

 3- مفهوم جنس در عالم خارج وجود ندارد اما هنگامی که با فصل همراه می شود، در یک وجود خارجی تجلی پیدا می کند، مانند حیوان که وجود خارجی ندارد اما وقتی با ناطق (متفکر ) همراه شود. موجودی به نام انسان را تشکیل می دهد که وجود خارجی دارد . این وجود خارجی ( انسان) نوعی حیوان محسوب می شود .

 4- پیدا کردن فصل برای همه نوع ها کاری مشکل است اما عقل می گوید در هر حیوانی صفات ذاتی خاص وجود دارد که آن ها را از بقیه حیوانات جدا می کند و ما می توانیم اسب را از سگ و گربه و گاو و ... جدا کنیم.

 5- جنس مفهوم درونی مشترک و فصل، مفهوم درونی اختصاصی یک موجود است و نوع مجموع جنس و فصل است

 6- صفاتی که تشکیل دهنده ذات مفهوم نیستند، ولی با آن ارتباط دارند عرضی هستند، در حقیقت مفاهیم بیرونی یک ذات هستند.

 7- بعضی صفات عرضی مشترک بین چند ذات هستند(بر چند ذات عارض می شوند) که به آن ها عرض عام گویند مانند متحرک بودن ، سیاه بودن – سفید بودن – راه رفتن و ...

 8- بعضی صفات عرضی مخصوص یک ذات هستند( یعنی فقط بر یک ذات عارض می شود) که عرض خاص آن ذات محسوب می شوند مانند کشاورز بودن ، پزشک بودن ، شگفت زدگی ، خندان بودن که عرض مخصوص به انسان هست و قائم الزاویه بودن ، متساوی الاضلاع بودن ، سه زاویه داشتن ، 180 درجه بودن برای مثلث عرض خاص می باشند.

یک بحث تکمیلی درباره ذاتیات

 انسان یک نوع است و حیوان جنس آن است، حیوان هم خودش دارای جسم بوده بنام جنس نامی (رشد کننده) و جسم نامی هم دارای جنس است بنام جسم و جسم هم دارای جنس است بنام جوهر ، و جوهر دیگر دارای جنس نیست.

 به بیانی دیگر: جوهر دو نوع است (جسم و غیر جسم) که معیار جدا کننده جسم ها از غیر جسم ها، دارای بعد بودن است و جسم هم دو نوع است (جسم نامی و جسم غیر نامی) که فصل جدا کننده آن ها از هم، نامی بودن یا صفت رشد کنندگی است جسم نامی هم دو نوع است (حیوان و گیاه) که حساس بودن (دارای حواس پنج گانه بودن) فصل جدا کننده آن ها از یکدیگر است حیوان هم دو نوع است (حیوان ناطق و حیوان غیر ناطق) که ناطق بودن (متفکر بودن) فصل جدا کننده انسان از بقیه حیوانات است انسان دیگر دارای نوع نیست که بتواند ویژگی ذاتی غیر مشترک داشته باشند.

**به طرح زیر توجه کنید**

**جوهر(جنس عالی جنس الاجناس)**

**جسم (دارای بعد)**

**غیر جسم (بدون بعد)**

**جسم (نامی)**

**جسم (غیر نامی)**

**جسم نامی (حساس)**

**حیوان**

**جسم نامی (غیر حساس)**

**گیاه**

**حیوان (ناطق)**

**حیوان (غیر ناطق)**

چند نکته:

 1- حیوان، جنس انسان است و چون بلافاصله بالاتر از انسان قرار دارد ، جنس قریب او است.

 2- جسم نامی ، جسم ، جوهر هم جنس انسان هستند، اما چون با واسطه و با فاصله از انسان هستند جنس بعید او محسوب می شوند.

 3- در این تقسیم بندی مفاهیم بالاتر بر مفاهیم زیر مجموعه خود جنس محسوب می شوند، اگر بدون واسطه باشند، جنس قریب و اگر واسطه داشته باشند، جنس بعید محسوب می شوند. مثلاً جوهر برای جسم ، جنس قریب است و برای جسم نامی ، حیوان و انسان جنس بعید محسوب می شود و جسم برای جسم نامی جنس قریب و برای حیوان و انسان ، جنس بعید است و الی آخر.

 4- در این تقسیم بندی هر مفهوم کلی نسبت به مفهوم کلی بالاتر از خودش در حکم نوع است و برای کلی پائین تر از خودش درحکم جنس است و اگر واسطه نداشته باشد جنس قریب ، و اگر واسطه داشته باشد جنس بعید خوانده می شود.

 5- جوهر که بالاترین جنس است و ورای آن ها جنسی نیست ، جنس عالی یا جنس الاجناس نامیده می شود.

 6- هر چه از جنس عالی به سمت پائین بیائیم، مفهوم افزایش یافته و از دامنه مصادیق کم می شود( سیر ازجنس عالی به سمت جنس قریب انسان باعث کاهش مصداق ها می شود.

 7- جوهر همان ذات و خمیر مایه اصلی هر چیزی محسوب می شود – آنچه که در گفتگوی روزانه، چیز گفته می شود همان جوهر است و وقتی گفته می شود فلان چیز یعنی اشاره به یک ذات خاص می شود و با ویژگی های خاص خودش به یک جوهر اشاره شده است.

 8- پیدا کردن فصل(مفهوم ذاتی و درونی و اختصاصی) هر موجود، دشوار است و این مهم بر عهده علوم مختلف است .

 9- وظیفه علم منطق پیدا کردن فصل و جنس وعرض خاص وعرض عام برای موجودات نیست، منطق فقط ملاک پیدا کردن آن ها را نشان می دهد.

 10- گاهی اوقات از عرض خاص یک موجود برای مشخص کردن آن استفاده می شود مثلاً برای مربع گویند چهار ضلع مساوی عمود بر هم، که عرض خاص آن است ویا در آب ، بی رنگ و بی بو و بی طعم بودن آن عرض خاص است و برای تعریف آب استفاده می شود، و اشکال منطقی ندارد.